

شماره سیصد و سی و دو | **صفحه روزانه طنز و کارتون**

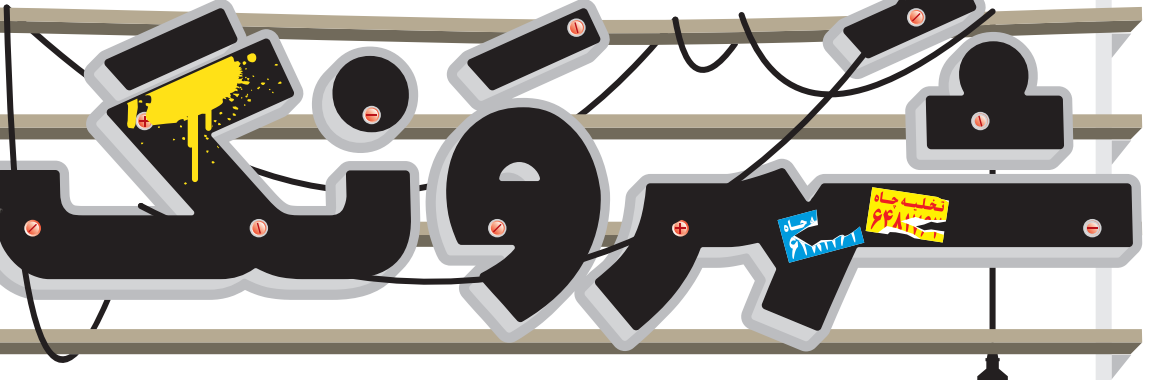
پیراگتتم: به ما شد عرصه تنگ  
جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

توی دنیای پراز اندوه و جنگ  
خنده کرد و داد پاسخ: «شهرونگ»

**شرکت canon:**  
آماده‌ارایه انواع خدمات  
عکاسی و فیلمبرداری از  
لحظه حضور مسئولین در  
مناطق زلزله زده هستیم

**سازمان خون:**  
کاش از هر ۵۰۰ نفری که  
استوری تشویق به اهدای  
خون میگذارن، یک  
نفر شون بیاد خون بده

احمد رضا کاظمی |



زلزله مرز نشین!

# برای زلزله زدگان، غیر از صبر، چادر، پتو و خدمات درمانی آرزو می‌کنیم!

یک راننده تاکسی: کار خودشون بوده که خاور میانه رو آرام کنند! #بارزانی: باور کنید این دیگه تقصیر من نبود!  
#مسکن\_غم #مکرمانشاه\_تسلیم #شهرونگ



### گمشدگان

سکوت سرشار از... ناتوانی در گفتن‌هاست!



شهرام شهیدی  
طنز نویس  
shahraam\_shahidi@yahoo.com

شیخ اجل سعیدی شیرازی چه خوب سروده: همچون شقایق دم خونین سیاه شد/ کان سرو نو بر آمده از بوستان برقت / خوردیم زخم‌ها که نه خون آمد و نه آه / وه این چه نیش بود که تا استخوان برقت.

زلزله مصیبت است و در هر مصیبت درس‌هایی است:

**درس اول، تناسخ واقعیت دارد:**  
مسکن مهر می‌سازند. دولت سازنده می‌رود. زلزله می‌آید. مسکن مهر خراب می‌شود. دولت سازنده‌اش می‌آید. مسکن مهر می‌سازند. دولت سازنده می‌رود. زلزله می‌آید. مسکن مهر خراب... و این قصه ادامه دارد.

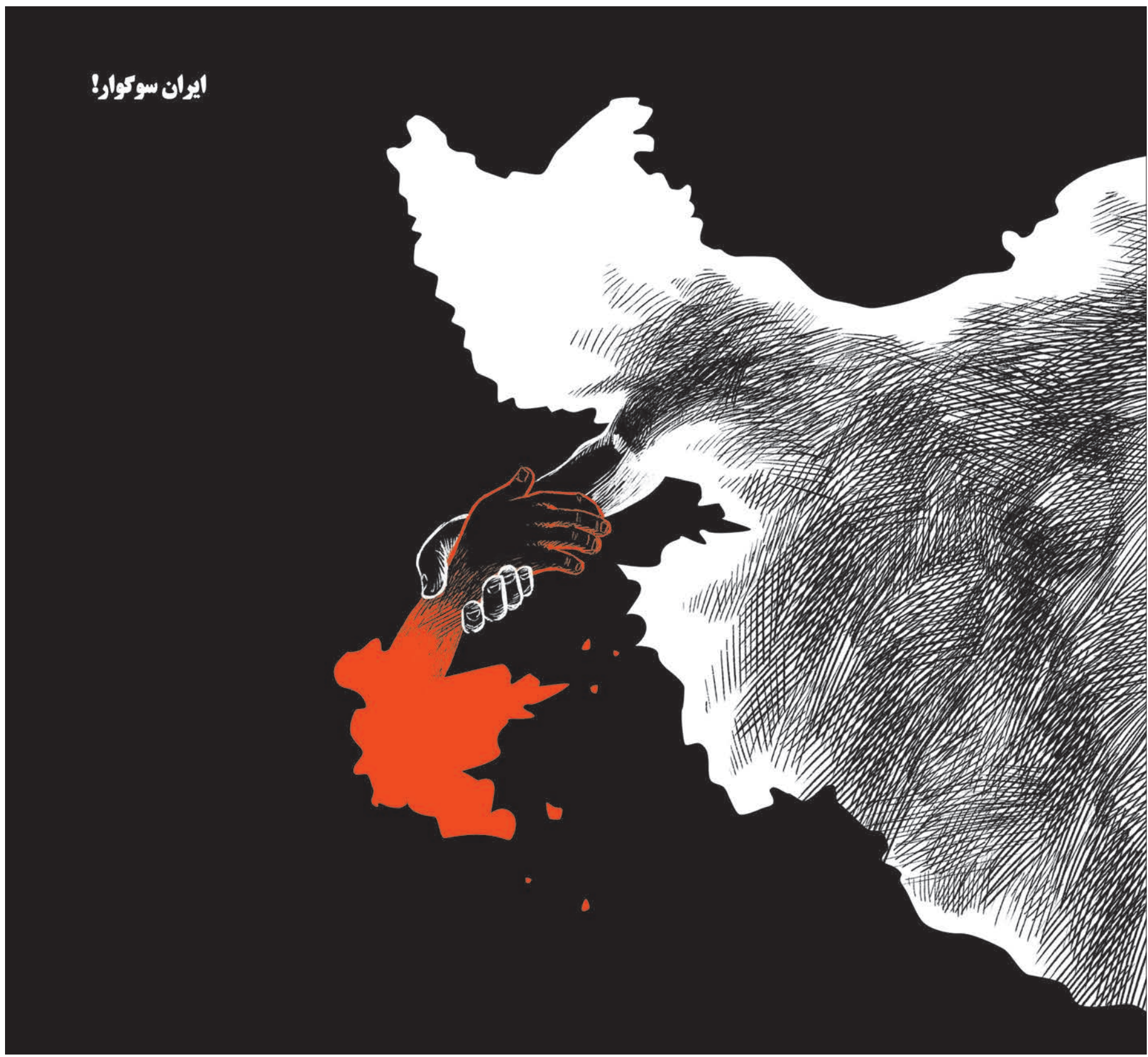
**درس دوم، چو عضوی به درد آورد روزگار:** در هر مصیبتی خبررسانی خیلی اهمیت دارد. شما باید در اسرع وقت اخبار معتبر و واقعی را به دیگران منتقل کنید. برای همین وقتی زلزله آمد، هجوم نبرید سمت در و فرار نکنید. بایستید. مودم‌تان را روشن کنید. اینترنت که کار افتاد، از لزش تختی که مادر بزرگ‌تان روی آن خوابیده، فیلم و عکس بگیرید. خیلی مهم است دنیا از این موضوع آگاه باشد. شما شهروند-خبرنگار هستید. فیلم مادر بزرگ لوزان شما می‌تواند مانع جنگ در شبه جزیره کره شود. سلفی بگیرید. خلاصه «چو عضوی به درد آورد روزگار... سلفی بازها را نماند قرار»  
**درس سوم، طی الارض:** عملکرد کانال‌های خبری و سایت‌ها پس از وقوع زلزله خیلی عجیب بود. آنها ضمن دعوت به مردم برای عدم حضور در محل حادثه از همان مردم می‌خواستند اگر عکس و فیلمی از زلزله در اختیار دارند، برای آنها ارسال کنند تا به اسم خودشان منتشر شود. خب من وقتی نروم به محل حادثه چطور می‌شود از آن‌جا فیلم گرفته باشم؟ مگر این که مجهز به سیستم حرکتی طی الارض باشم.

**درس چهارم، تو کز محنت دیگران بی‌غمی:** اگر حادثه دیدگان خون نیاز دارند، اگر به پتو و غذا و لباس گرم نیاز دارند، به همدلی و همدردی هم نیاز دارند. بنشینید کنار بخاری و پنجره را باز کنید کمی هوا بیاید و گرمای زیاد بخاری را خنثی کنید. بعد خیلی شیک و مجلسی عکس پرو فایلتان را در همه شبکه‌های مجازی تغییر دهید و یک دایره سیاه جای عکس‌تان بارگذاری کنید. یا جای عکس‌تان بنویسید: PrayforIran!

**درس پنجم، دگر عضوها را نماند قرار:** حالا یک زلزله‌ای آمده و رفته دست ما که نبوده. عده‌ای هم مرده‌اند. روحشان شاد. ما وسایل‌شان را برادیم به عملیات اوربورداری و ونبره‌های امداد کمک نکرده‌ایم؟ بنابراین برای کاهش هزینه دولت در اوربورداری فوراً هجوم ببرید سمت خانه‌های تخریب‌شده و هر چه گیرتان می‌آید بردارید.  
**درس ششم، نشاید که نامم نهند آدمی:** من اگر این‌طور که در بالا ذکر شد، باشم! یعنی در واقع هیچی نیستیم. یعنی باشم هم حداقل آدم نیستیم!

### تماشاخانه

سلیمان طاهری | کارتونست | salmantaheri@gmail.com



## ایران سوگوار!

### بن‌بست

**شهاب نبوی |** وقتی به فاجعه عمومی اتفاق می‌افتد، هر کس به کاری می‌کند. بعضیا شایعه‌سازی می‌کنن و از این طریق تن و بدن ملت رو بیشتر می‌لرزوند و به جاش خودشون یا شبکه اجتماعی‌شون رو معروفتر می‌کنند. بعضی‌ها هم آرشبو سلفی‌هاشون رو با فجايعی که گرفتند، کامل می‌کنند تا نشون بدن که... راستش نمی‌دونم که چه چیزی رو می‌خوان نشون بدن. غرزدن سر امدادگرها و هلال‌احمر هم که هیچ هزینه‌ای نداره و راحت می‌شه همه چیز رو سر اون‌ها خالی کرد. یا کار دیگه‌ای که خیلی توش تیخر داریم، ساختن جوکه. سریع همه‌مون کامیون حمل‌نمک می‌شیم و توی تلگرام و توئیتر نمک‌هامون رو خالی می‌کنیم. روی زخم‌های آسیب‌دیده‌ها، اما به وقتایی بهترین کاری که می‌تونن بکنن اینه که جلوی خودت رو بگیرن و هیچ کاری نکنن. به قول سعیدی: امیدوار بود آدمی به خیر کسان  
مراهبه خیر تو امید نیست، شرمرسان

### کوچه دوم

**ارمغان زمان فشمی | مثل خاک قصر شیرین**  
در دیوار دیرین بساز می‌لرزدم / مثل خاک قصر شیرین بساز می‌لرزدم  
توتیای چشم ما خاک وطن باشد ولی / گویا شد خاک، نفرین، باز می‌لرزدم  
در نفس‌ها سال‌ها گرد و غبار و خاک بود / آدای خاک بدایین! باز می‌لرزدم  
خاک، کم‌داشته‌این جاجان‌مارامی گرفت / نرم‌نرمک خشک و سنگین، باز می‌لرزدم  
خاک را ما زندگی کردیم در این سال‌ها / آخر آن قصه شد این، باز می‌لرزدم  
پیرمردی گفت آخر خاک ما را می‌کشند / راست گفت آن مرد غمگین، باز می‌لرزدم!

### کوچه اول

**داود نجفی |** پدرم از خواب بیدارم کرد و گفت: «پسر، پاشو که زلزله اومده». بی‌اختیار بدنم یخ کرد و تا سر کوچه دویدم. پدرم دنبالم آمد و گفت: «چیا پسر، این‌جا زیاد شدید نبوده، سمت غرب خیلی شدید بوده و متأسفانه تلفات دادیم، آماده شسو بریم واسه کمک». گفتم: «یه زلزله ساده بوده، بعد ما که کاری از دستمون بر نیامد، وظیفه هلال‌احمر و آتش‌نشانیه که کمک کنه، اصلاً چرا مسکن مهر ساختن؟ چرا بافت فرسوده را بازسازی نکردن؟ چرا مسئولان کاری نمی‌کنن؟» گفت: «اونی که الان زیر آوار گیر کرده، از جنس ماست، مکه خودت از ساخت همین مسکن مهر کلی پول به جیب نزدی؟ بعدش تو همین الان اسمشو شنیدی کل بدنت یخ کرده». گفتم: «من نمی‌دونم، مشکل من نیست من می‌خوام برم جوق بسازم بذارم توی کانالم». گفت: «باشه برو فقط اون جمله چو عضوی به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار راز تو بیوی کانالت بردار.»